

سفرنامه سمنان

به سمنان رفتیم. سمنان از حاشیه‌های شمالی دشت کویر نمک تا دامنه‌های البرز، طبیعت متنوعی از کویر و دشت و کوه و جنگل را برای مردمانش به ارمغان آورده که در فرهنگ و معماری و پوشاک و نقوش متجلی شده است. نقوشی که از آب و رود و درخت و گل و ماهی تا امواج ماسه و کاروان شتران ریشه گرفته است.

دستباف‌هایی که در عین بهره‌گیری از فرهنگ محلی، راحتی، زیبایی، مواد طبیعی، متناسب بودن با اقلیم، و دوستدار طبیعت بودن را نیز یکجا دارد. این فرهنگ در غذاها و آواها و نحوه مهمان‌نوازی مردمان این دیار در چند اقامتگاه بوم‌گردی این خطه، نمودی دلپذیر یافته است.



۱۶ الی ۹ اردیبهشت ۱۴۰۱

اولین مقصد گروه ما کاروانسرای نمک بود، طولانی‌ترین اقامت را در کلاته خیج داشتیم و آخرین توقفمان در کوچه باغ‌های شه‌میرزاد بود. ما در این مسیر به دنبال آشنایی با هنرمندان صنایع دستی محلی، تجربه سکونت در اقامتگاه‌های بوم‌گردی‌ها محلی، کشف کارگاه‌های صنایع دستی که اصالت و کیفیت لازم را دارا هستند، چشیدن طعم خوراکی‌های محلی و دیدن مناظر طبیعی بودیم که خاستگاه گونه خاصی از فرهنگ شده و با زیست مردمان آنجا آمیخته است.

روز اول؛ ۶ اردیبهشت ۱۴۰۱

صبح سه‌شنبه گروه هشت نفره ما از تهران به سوی تجربه تازه‌ای حرکت کرد. نخستین توقفگاه در مسیر کاروانسرای نمک بود. عمارتی به سبک کاروانسراهای صفوی، با حیاط مرکزی. آنچه در کاروانسرا توجه را به خود جلب می‌کرد، نام‌گذاری حجره‌های دورتادور حیاط بود. گشتی زدیم و از زمین سرخ، آسمان آبی را تماشا کردیم. توقف کوتاه بود، باید تا پیش از ظهر به سنگسر می‌رسیدیم و کارگاه‌های پارچه بافی آنجا را می‌دیدیم. خانم خادیمان میزبان ما شد و کارگاه پارچه‌بافی‌اش را همراه با توضیح چگونگی ریسندگی و رنگرزی نخ، انواع پارچه‌های محلی و بافت آنها نشانمان داد. به همراه او از کارگاه به موزه فرش خودرنگ سنگسر رفتیم. خانه‌ای قدیمی بود در بافت قدیمی شهر که در اتاق‌های آن فرش‌های پشمی با نگاره‌های سنتی فقط و فقط از نخ‌های خودرنگ پشمی بافته شده بودند؛ طیفی از کرم رنگ تا قهوه‌ای، طوسی روشن تا مشکی، سفید و شیری و ابلق. تنوعی عجیب و زیبا از رنگ پشم، بافته در تاروپود نقش‌های فرش!



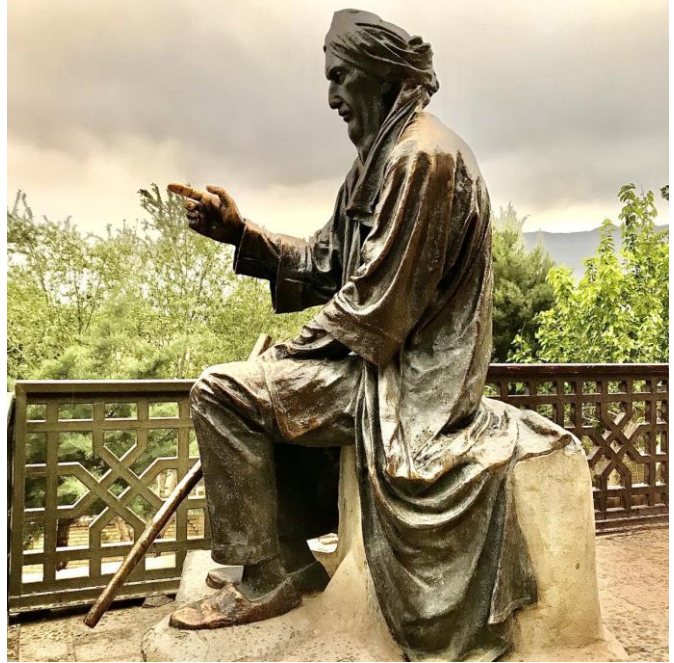


ظهر نشده بود که از دالان‌های آن خانه به آب انباری رفتیم که فروشگاه دست‌بافته‌های زنان شهر بود. کپه کپه، رنگ به رنگ منسوجاتی که دل ما را می‌برد. هر کسی یادگاری برداشت و سپس به اقامتگاه ایل سنگسر رفتیم. اقامتگاهی دنج که در متراکم‌ترین بافت شهر جای داشت. خانه‌ای قدیمی که احیا شده بود و فضایی دلچسب برای نشستن و گپ زدن در حیاط داشت، بر پشت بام‌اش سیاه‌چادری علم شده بود و با غذای سنتی معروف سنگسر به نام دیگی از پذیرایی می‌کرد.



گرچه دشوار بود که به این زودی از سنگسر راهی شویم، ولی اقامتگاه پروین در خرقان منتظر ما بود. خانه پدری که مرجان، محمدی دختری جوان با کمک پدر و مادری عزیز و گرمی برپا نگاهش داشته بود. در میان دیوارهای آجر و کاه گل، حوضی آبی نشسته و در هر فاصله ممکن گلدان شمعدانی دلبری می کرد. اقامتگاهی در همسایگی بقعه شیخ ابوالحسن خرقانی که عطر او را داشت. بعد از زیارت بقعه شیخ ابوالحسن، از کال جوشی که با ماست و کشک و سبزی محلی پخته شده بود خوردیم و تا پاسی از شب در کنار حوض به آتشی گرد آمدیم که آقای محمدی افروخته بود.





روز دوم؛ ۷ اردیبهشت ۱۴۰۱

باران گرفت. پس به جای جنگل ابر به جنگل اولنگ رفتیم. از کویر به کوه، از خشکی نمکین سرخه به سبزی مرطوب جنگل! و دوباره از میان درختان خزه بسته رفتیم تا به کلاته خیج کم آب اما پر باغ رسیدیم.



خدیدجه خانم غنچه در اقامتگاه چشمه مراد به همراه خواهرش فاطمه و زنان همکارش در را به رویمان باز کرد. روی گشاده‌اش مثل آفتاب سرزمین‌اش می‌درخشید. برای ما ته‌چین شاهرودی تدارک دیده بود و شام آش بقرا. عصرانه اما ما را به دیدن باغات زردآلو برد و باغبان‌ها به چاقاله مهمان‌مان کردند. گشتی طولانی زدیم از کوچه باغ‌های کلاته خیج به دریاچه‌ای که از گردآوردن آب زمستانی درست شده بود.



در حاشیه آب نشستیم، گرداگردش را بوته‌های گز پوشانده بود. بوته‌های گز با گل‌هایی از طیف صورتی تا سفید. کلاغ و پرستو غوغا می‌کرد، مرغ چوب‌پا هم بود. خلاصه جمع‌مان جمع بود. برای روز دوم بس بود، از کنار چنار پیر بازگشتیم و از گورستان گذشتیم و به کوچه‌هایی رسیدیم که ما را به چشمه مراد می‌برد.



روز سوم؛ ۸ اردیبهشت ۱۴۰۱

بالاخره نوبت جنگل ابر شد، تا سر جاده رفتیم و دو جوان با پاترول‌هایشان ما را به جنگل بردند. از انبوه به دشت رسیدیم، با بلوط‌های پیر دیدار کردیم و کنار بوته‌های زرشک و درختان شکوفه کرده گلابی و آلودنگلی، چای خوردیم. جنگل ابر بود، اما ابر نبود. آفتاب زیبایی‌ها را تا ته دره به رخمان کشید.





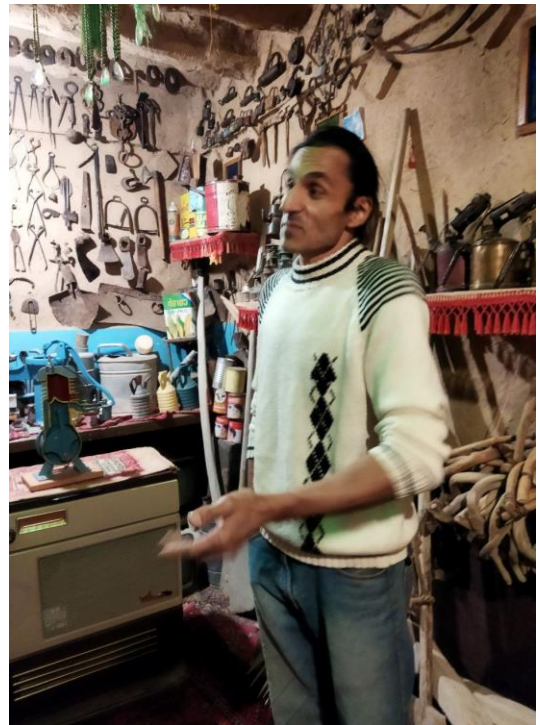
ناهار در چشمه مراد ماش پلو و گوشت محلی بود. بعد از استراحتی کوتاه، همراه با خدیجه خانم به خانهٔ بافندگان کلاته خبیج رفتیم. چندین خانه و در هر خانه اتاقی برای بافتن پارچه. گویی بافتن جزئی از روزهای زنان کلاته خبیج است. مادر و دختر، پیر، جوان، خواهر و دخترخاله و ... همه با دستانی ماهر پای دستگاه‌ها می‌نشستند و موسیقی گره زدن تار با پود اتاق را پر می‌کرد. پرسیدیم، جواب دادند، گفتیم و خندیدیم و همه را مستند کردیم .





بعد سری به موزه قیچ قلعه زدیم.

مجموعه‌ای از اشیا و لوازم زندگی در دهه‌های مختلف آنجا جمع بود. مجموعه‌ای نوستالوژیک که هر از چندی صدای حیرت یا ذوق یکی از دوستان از یادآوری چیزی بلند می‌شد. علی‌خنجری با صرف وقت و حوصله بسیار همت کرده بود و این موزه را در بخشی از خانه‌شان برپا کرده بود. در کنار روناس‌ها و بوته‌های پنیرک روییده دم در از او تقدیر کردیم و زحماتش را ارج گذاشتیم. این پایان آخرین روز اقامت ما بود.



روز چهارم؛ ۹ اردیبهشت ۱۴۰۱

باید خداحافظی می کردیم و باز می گشتیم. سخت است از سفر برگشتن، اما برای این هم برنامه ای داشتیم. با خانم غنچه و خواهر و دیگر زنان یاورش بعد از عکس یادگاری خدا حافظی کرده و راه افتادیم.

اولین مقصد در بازگشت بسطام بود و زیارت مقبره بایزید.



. بعد به ابرسج رفتیم و در بین کوه و دشتی که ابر بر آن می‌بارید و چشمه‌هایش جاری بود، نمدمالی‌هایی را دیدیم که نقش را بر پشم می‌مالیدند.



در دامغان سری هم به تاریخانه دامغان زدیم که زنان زیادی در مراسم سالانه کیسه دوزان شرکت کرده بودند. زنان و دختران آرزوهای خود را در کیسه‌های دوخته شده می‌گذاشتند و سالی را به امید روا شدن حاجت به انتظار می‌نشستند.



همراهی با دانشجویان معماری شاهرود در تاریخانه دامغان و خانه تاریخی عبدالهی در کنار استادشان، یار قدیم و ندیم، فرامرز پارسی، از کرامات همزمانی در فضا بود که فیض بسیار بردیم.



از آنجا دوباره رهسپار سنگسر شدیم تا این بار از ۳۲ نوع محصول لبنی‌اش سوغاتی بخریم. ظهر شد. چه بهتر از این که برای ناهار هم ماست و پنیر سنگسری را با نان محلی بخوریم. پس نان و لبنه را برداشتیم و به کوچه باغ‌های شه‌میرزاد رفتیم. زیر درختان گردو نشستیم و کنار آب باهم آخرین گعده را گرفتیم.

بعد از شهمیرزاد مقصد خانه بود. از سفر بازگشتیم، اما سفر از ما باز نمی‌گردد.

چرا که خانه هفت دست تصمیم دارد تا در سال ۱۴۰۱ با سلسله‌ای از سفرها شناخت خود از جامعه محلی را عمیق تر سازد، بوم‌گردی‌هایی که می‌توانند نماینده فرهنگ محلی باشند را شناسایی و معرفی کند. در کنار نمایشگاه‌های مختلف نمایشگاه‌هایی ویژه از نگاه‌های نو به دست‌بافته‌های محلی از الیاف تا بافت و از طراحی لباس تا کاربرد دستباف‌ها در معماری داخلی محیط کار و خانه برگزار کند. همچنین قصد آن است تا برای ارتقا پلاس‌هایی که با کمک شما و همت زنان بافنده تولید می‌شود، زمینه‌ای مناسب فراهم شود.